

گزاره‌های زبانی و ادبیت کلام

تقی پورنامداریان*

استاد زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

چکیده

این مقاله مسئله معنا در متن ادبی را به بحث می‌گذارد. نخست «معنی زبان‌شناختی» گزاره را تعریف می‌کند و تفاوت گزاره‌های زبان با ادبیات را مطرح می‌کند. در زبان هیچ گزاره‌ای نیست که معنی زبان‌شناختی نداشته باشد؛ اما در ادبیات گزاره‌های فراوان تولید می‌شود که یا مصداق ندارند یا مصداق آن‌ها پذیرفتنی نیست. سه عامل سبب می‌شود که معنی زبان‌شناختی یک متن پذیرفتنی نباشد: ۱. عامل ناهشیاری؛ اگر در متن نشانه‌ای وجود داشته باشد که گزاره‌ها در حالی از ناآگاهی به وجود آمده‌اند. ۲. عامل مصداق‌ستیزی؛ آنگاه که معنی زبان‌شناختی متن به سبب دلالت بر مصادیقی مُغایر با عادت‌های تجربی ما انکار می‌شود. ۳. ناسازگاری معنی گزاره با شخصیت گوینده؛ آنگاه که معنی زبان‌شناختی گزاره‌ها با شناختی که از گوینده داریم سازگار نمی‌نماید. مقاله در نهایت گزاره‌های فراهم‌آورنده یک متن را به سه نوع تقسیم کرده است: الف. گزاره‌هایی که معنی زبان‌شناختی آن‌ها پذیرفتنی است و به مصداقی تجربی دلالت دارند. ب. گزاره‌هایی که اگرچه در نظام نخستین زبان، معنی زبان‌شناختی آن‌ها پذیرفتنی نیست اما دریافت معنی ثانوی آن‌ها که منظور نظر اولیه گوینده بوده است و در این معنی دارای مصداق تجربی نیز هستند به‌آسانی میسر است.

فصلنامه تخصصی نقد ادبی، س. ۷، ش. ۲۷، پاییز ۱۳۹۳ (صص ۲۸-۱۱)

* نویسنده مسئول: namian@ihcs.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۱

ج. گزاره‌هایی که علی‌رغم اختلاف علت در پدید آمدن آن‌ها معنی زبان‌شناختی آن‌ها قابل قبول نیست و به مصداقی سازگار با عادت‌های تجربی ما دلالت ندارند و صرف‌نظر از آنکه چه عامل بافتی و چه علتی سبب نهفته شدن معنایی در آن‌ها شده باشد، این معنی به‌آسانی قابل دریافت نیست.

واژه‌های کلیدی: گزاره، معنای زبان‌شناختی، گزارهٔ زبانی، ادبیت.

گزاره‌های زبانی و ادبیت کلام

مهمترین وظیفهٔ زبان از گذشته تا حال انتقال معنی از ذهنی به ذهن دیگر بوده است. زبان این وظیفه را به کمک گزاره‌هایی که واحدهای انتقال معنی‌اند به انجام می‌رساند. گزاره‌ها از تألیف نشانه‌های زبانی (واژگان) برحسب امکانات نظام دستوری زبان شکل می‌گیرند. نشانه هر چیزی است که به چیز دیگری دلالت کند. نشانه‌های زبانی یکی از انواع نشانه‌هاست که مادهٔ سازندهٔ آن‌ها صوت است و رابطهٔ میان دو عنصر اصلی و تفکیک‌ناپذیر نشانه یعنی دال و مدلول، مبتنی بر قرارداد است (گیرو، ۱۳۸۷: ۴۱).

معنی گاهی به وسیلهٔ یک گزاره و گاهی به وسیلهٔ چند گزاره که روی هم متنی را تشکیل می‌دهند، بیان می‌شود. متن آن مقدار از سخن است که معنایی کامل را منتقل می‌کند، بطوری که مخاطب پس از شنیدن یا خواننده پس از خواندن آن انتظار ادامهٔ سخن را ندارد و نیازی به پرسش دربارهٔ متن نمی‌بیند: «آفتاب آمد دلیل آفتاب» (مولوی، ۱۳۶۴: ۱/ب ۱۱۶).

این گزارهٔ واحد تشکیل‌دهندهٔ یک متن است. بنابراین اگر یک گزاره جملهٔ مستقلی با معنی تمام و کامل باشد، خود می‌تواند متن شمرده شود. پس گزاره وقتی متن نیست که به تنهایی نتواند معنی کاملی را به خواننده منتقل کند و این امر ناشی از دو علت است:

الف. به علت ناتمام ماندن گزاره از نظر دستوری که معنی هم به تبع آن ناتمام می‌ماند.

ب. ناتمام ماندن معنی در یک گزاره و نیاز به گزاره‌های دیگر برای تکمیل معنی. مثلاً اگر بگوییم:

- تو زلفت را بر چهره افکنده‌ای.

با این گزاره یک معنی کامل را بیان کرده‌ایم و اگر شرایط خاصِ زمانِ تکلم مانع اراده معنی حقیقی گزاره به مخاطب نشود، وی پس از شنیدن آن نیازی به پرسش و توضیح بیشتر نمی‌بیند. اما اگر بگوییم:

- تو چون به چهره برافکندی آن دو زلف سیاه

کلمه «چون» در این گزاره در مقام حرف ربط، جمله را از نظر دستوری، و به تبع آن از نظر معنی ناتمام و وابسته به گزاره بعد کرده است و مخاطب پس از شنیدن آن منتظر است که گزاره تکمیل شود و معنی از حالت تعلیق بیرون آید.

تو چون به چهره برافکندی آن دو زلف سیاه

^۲ *فغان ز خلق برآمد که آفتاب گرفت (ظهیر فاریابی، ۱۳۷۶: ۳۶۶)*

اما در مورد وضع دوم (ب) گزاره یا گزاره‌ها از نظر دستوری ناتمام نیستند، از نظر معنی ناتمام‌اند و خواننده را در انتظار می‌گذارند:

- زردها بی‌خود قرمز نشده‌اند

قرمزی رنگ نیانداخته است

بی‌خودی بر دیوار

این گزاره‌ها نقص دستوری ندارند. اگر قید «بی‌خودی» را هم برداریم و گزاره‌ها را به صورت جمله‌های خبری مثبت درآوریم، باز مخاطب منتظر است که بداند: زردها چرا قرمز نشده‌اند؟ دیوار چرا رنگین شده است؟ این انتظار وقتی به پایان می‌رسد که گزاره بعدی بیان شود و متن به صورت زیر کامل شود:

- زردها بی‌خود قرمز نشده‌اند

قرمزی رنگ نیانداخته است

بی‌خودی بر دیوار

صبح پیدا شده از آن طرف کوه ازاکو، اما

واژنا پیدا نیست (پورنامداریان، ۱۳۹۱: ۳۵۵ و تفسیر آن از ۲۷۲ به بعد).

با ذکر گزاره سوم علت قرمز شدن زردها و رنگین شدن دیوار- که دمیدن صبح است- روشن می‌شود، و متن پدید می‌آید ضمن آنکه با گفتن «واژنا پیدا نیست» باب حضور متنی دیگر گشوده می‌شود. طبیعی است در نظام نخستین زبان متن با این گزاره‌ها کامل است و پرسش‌های دیگر درباره‌ی اینکه مثلاً منظور از زردها و صبح و ... چیست به نظام ثانوی زبان و تفسیر و تأویل شعر مربوط می‌شود که به آن اشاره خواهیم کرد.

آنچه لازم است در اینجا متذکر شویم این است که نظم زبانی گزاره‌ها از معنا و ملاحظاتی ناشی می‌شود که بعضی درون‌زبانی و بعضی برون‌زبانی است. نظم در این معنی همان است که جرجانی هم در *دلایل الاعجاز* به آن اشاره می‌کند و تقریباً مشابه با همان نظریه‌ی نقش‌گرایی هلیدی است. جرجانی می‌گوید که نویسنده براساس الفاظ تصمیم نمی‌گیرد که توالی کلمات در کلام چگونه بیاید، بلکه این نظم ضروراً به سبب معنی لفظ به وجود می‌آید (جرجانی، ۱۳۶۸: ۹۵-۹۷). وقتی معنایی اقتضایش این باشد که در ذهن ما ابتدا قرار گیرد لفظی هم که دلالت بر آن می‌نماید ایجاب می‌کند که در گفتار در اول قرار بگیرد این همان چیزی است که در زبان‌شناسی نقش‌گرا به آن تصویرگونگی یا iconicity می‌گویند.^۳ جرجانی می‌گوید: «هیچ نظمی در کلام وجود ندارد مگر وقتی که در آن کلام قصد و هدفی باشد» (همان، ۴۴۳).

وقتی ترتیب الفاظ تابع معنی و قصد و غرض گوینده می‌شود این پرسش پیش می‌آید که آیا می‌توان معنی و گزاره‌ی حاوی آن را دو چیز گرفت و از تقدم معنی بر لفظ و گزاره‌ی متشکل از آن سخن گفت؟ شاید بتوانیم با اقتباس از سخن کروچه بگوییم: معنی بدون گزاره و گزاره بدون معنی وجود ندارد (کروچه، ۱۳۵۸: ۸۴).^۴ معنی و گزاره مثل ماده و صورت ارسطویی هیچکدام بدون دیگری وجود ندارد. وجود عینی هر یک از آن دو به دیگری وابسته است، وقتی صورت و ماده به کمک هم فعلیت می‌یابند می‌توان ماده‌ی واحدی به صورت‌های مختلف داشت. معنی نیز مثل ماده است که می‌تواند در صورت‌های مختلف حضور عینی پیدا کند. گوینده می‌تواند صورت بیانی گزاره‌ای را که در ذهن او شکل گرفته است و حاوی معنایی است بنابر اهداف و

اغراض خود به گونه‌های متنوعی بیان کند. امکانات این تنوع بیانی را زبان از طریق محور جانشینی- که اندوخته‌های لغوی متکلم را دربر دارد- و محور همنشینی- که امکانات دستوری زبان را محقق می‌کند (Malmkjaer, 1996: 437)- در اختیار متکلم یا نویسنده می‌گذارد. فرض کنید رخدادی را در عالم عین دیده‌ایم یا به شهود در ذهن دریافته‌ایم که عناصر اصلی آن در کلمات دریا، یک نفر، غرق شدن، خلاصه می‌شود. این رخداد ممکن است در ذهن متکلمی به این صورت شکل بگیرد:

۱. یک نفر در دریا غرق شد.

این گزاره را برمبنای کلمات مترادفی که در محور گزینشی یا جانشینی در اختیار داریم و امکاناتی که محور ترکیبی یا همان محور همنشینی در اختیار ما می‌گذارد می‌توان به صورت‌های بسیار متنوعی بیان کرد که حاکی از رفتار زبانی و بعضی ملاحظات گوینده است. مثلاً:

- در دریا یک نفر غرق شد.

- یک نفر در دریا غرق شد.

- غرق شد در آب دریا یک نفر.

- یک نفر در آب دریا غرق شد.

- یک نفر در آب دریا شد هلاک.

- یک نفر در آب دریا جان سپرد.

- آب دریا یک نفر را خورد و برد.

...

در همه این گزاره‌ها و صورت‌های ممکن دیگر یک معنی زبان‌شناختی واحد وجود دارد که اگر عامل برون‌زبانی متحرک‌کننده‌ای در میان نباشد مخاطبان معنی یکسانی از آن‌ها می‌فهمند، هرچند اختلاف در نظم و ساختار و الفاظ گزاره‌ها می‌تواند ملاحظات فرعی گوناگونی را از منظر علم معانی نیز القاء کند.

تغییراتی که در این گزاره‌ها برای بیان یک معنی می‌تواند به وجود آید ناشی از اراده، توان زبانی و اهداف گوینده و امکانات ذهنی اوست.

گزاره‌هایی را که برای بیان موضوع واحدی مثال زدیم، وقتی گوینده‌ای آگاهانه ابراز می‌کند ممکن است هدف مستقیمش در درجه اول ابلاغ خبری به مخاطب باشد. در این گزاره‌ها هر نشانه زبانی به منزله دالی است که به مدلول معینی که در زبان قرارداد شده است دلالت می‌کند و مجموع دال‌های یک گزاره با همکاری یکدیگر ما را به درک تجربه یا رخدادی هدایت می‌کند که می‌توان آن را مصداق گزاره اصطلاح کرد. با توجه به آنچه گفتیم هر گزاره‌ای برحسب کلماتی که از آن‌ها تألیف یافته است، دارای یک معنی است که به آن معنی زبان‌شناختی می‌گوییم. معنی گزاره‌های کاربردی زبان را که دلالت بر امری ممکن و عادی و تجربه‌پذیر دارند هر مخاطب اهل زبانی به‌آسانی درمی‌یابد. در این گزاره‌ها مخاطب مثل نور که از شیشه عبور می‌کند می‌تواند از نشانه‌های یک گزاره بگذرد و در ورای آن چیزی را ببیند یا بفهمد که گزاره به آن دلالت می‌کند (سارتر، ۱۳۵۶: ۱۷) و آن مصداق گزاره است. پس هر گزاره‌ای دارای دلالت دوگانه‌ایست: دلالت معنایی و دلالت مصداقی. معنایی که از مجموع کلمات در یک گزاره از نظام درونی زبان به‌دست می‌آید معنی زبان‌شناختی می‌گوییم و چیزی که گزاره در بیرون از بافت و ساخت خود- با همان معنی زبان‌شناختی- به آن دلالت می‌کند مصداق می‌گوییم. مصداق‌ها البته با معنی زبان‌شناختی که از گزاره‌ها برمی‌آید برای مخاطبان یکسان است اما ممکن است نیت متکلم بنا بر رفتار زبانی او و عامل‌های بافت برون‌متنی غیر از معنی زبان‌شناختی گزاره‌ها باشد و در نتیجه معانی ممکن و متعدد دیگری از گزاره‌ها بتوان دریافت که در اینجا منظور ما پرداختن به این موضوع نیست.^۵

در زبان هیچ گزاره‌ای نمی‌توان تولید کرد که معنی زبان‌شناختی نداشته باشد. اما گزاره‌های فراوان بخصوص در ادبیات تولید می‌شود که یا مصداق ندارند یا مصداق آن‌ها غیرقابل قبول است. مثلاً اگر بگوییم:

- یک نفر در آب دریا غرق شد

این گزاره هم معنی زبان‌شناختی دارد و هم مصداق، اما اگر بگوییم:

بحر من غرقه گشت هم در خویش بوالعجب بحر بی‌کران که منم

(مولوی، ۱۳۶۳: ۴ / ۸۰)

این دو گزاره که بیتی از غزل مولوی است، معنی زبان‌شناختی دارند اما هیچکدام مصداق ندارند. غالباً وقتی می‌گوییم گزاره‌ای معنی ندارد یا پس از شنیدن گزاره‌ای می‌پرسیم: معنی آن چیست؟ منظورمان این است که مصداق آن با تجربه ما سازگار نیست. گزاره «یک نفر در آب دریا غرق شد» از آن جهت دارای مصداق است که دلالت بر چیزی می‌کند که با عادت‌های تجربی ما سازگار است و دو گزاره بعدی از آن جهت بی‌مصداق است که بر چیزی دلالت نمی‌کنند که در قیاس با عادت‌های تجربی ما امکان وقوع یا وجود داشته باشند.

وقتی گزاره‌ای را که هم معنی زبان‌شناختی دارد و هم مصداقی تجربی و در شرایط و موقعیت خاصی گفته نشده باشد که سبب انحراف ذهن از معنی زبان‌شناختی آن باشد، پس از شنیدن و خواندن آن نمی‌پرسیم: معنی آن چیست؟ این بدان معنی است که این چنین گزاره‌ای بر نظام نخستین دال و مدلولی زبان بنا شده است و مخاطبان می‌توانند فهم مشترکی نسبت به آن پیدا کنند که همان نیت مؤلف بوده است.

دو گزاره بعدی را وقتی بخوانیم یا بشنویم نخستین پرسشی که به ذهن ما می‌آید این است که: معنی آن چیست؟ این پرسش برای آن است که آن دو گزاره چیزی به ما نمی‌گویند و در نظام زبان به چیزهایی دلالت می‌کنند که بنابر عادات تجربی خود نمی‌توانیم برای آن‌ها مصداقی پیدا کنیم. در این دو گزاره به نظر می‌رسد متکلم چیزی گفته اما مقصودش چیز دیگری بوده است. به عبارت دیگر در این دو گزاره بی‌مصداق، گوینده بر نظام نخستین زبان نظامی دیگر بنا کرده است و مخاطب نیز اگر بخواهد مقصود گوینده را بفهمد، ممکن است با فرض کردن معنایی دیگر برای نشانه‌ها موفق شود معنایی سازگار با عادت تجربی خود از آن‌ها استنباط کند. به عبارت دیگر در این گزاره‌ها دو معنی وجود دارد. یک معنی آن که زبان می‌گوید و یک معنی آن که زبان نمی‌گوید و خواننده باید خود کشف کند.

در فرایند بنا کردن نظامی ثانوی بر نظام نخستین زبان (Hawkes, 1977: 130) و استنباط دیگری از معنی زبان‌شناختی یا معنایی که زبان می‌گوید، خواننده ابتدا نشانه‌ها را از معنی قراردادی خود تهی می‌کند و سپس براساس ذهنیت خود و امکانات

ساختاری گزاره آن را از معانی دیگر پر می‌کند و به این ترتیب نظام نشانه‌ای دیگری بر نظام نخستین زبان بنا می‌کند تا برای گزاره مصداقی قابل قبول و موافق با تجربه‌های خود، یا معنایی که زبان نگفته است، پیدا کند.

این جریان به معنی رها شدن نویسنده و خواننده از اقتدار زبان است. سخنان بعضی از ناقدان و نظریه‌پردازان معاصر را از همین چشم‌انداز می‌توان نگریت. سارتر می‌گوید شاعر کسی است که یکبار برای همیشه استفاده از زبان به عنوان ابزار را کنار گذاشته است (سارتر، ۱۳۵۶: ۱۸). این سخن به معنی آن است که شاعر زبان را در نظام نخستین خود که جنبه کاربردی دارد مورد استفاده قرار نمی‌دهد. وقتی یاکوبس می‌گفت خواننده باید شعر را به عنوان متنی مرکب از دال‌های بدون مدلول بخواند (Hawkes, 1977: 113)، نیز از همین چشم‌انداز به شعر می‌نگریت. رولان بارت که نوشتن را برای بعضی فعل لازم و برای بعضی فعل متعدی، می‌دانست منظورش این بود که بعضی نویسندگان و شاعران درباره چیزی نمی‌نویسند، بلکه نفس نوشتن برای آن‌ها اهمیت دارد. این گروه برخلاف نویسندگانی که نوشتن برایشان فعل متعدی است یعنی درباره چیزی می‌نویسند، نوشتن برایشان فعل لازم است (همان، ۱۱۲). این سخن هم به معنی عدم استفاده از زبان در نظام نخستین است. رولان بارت عقیده داشت بهتر است آنچه را در نظام نخستین زبان، دال، مدلول، نشانه می‌خوانیم در نظام ثانوی زبان به ترتیب: فرم، مفهوم و دلالت بخوانیم (همان، ۱۲۳). نظریه‌های خواننده‌محور دیگر مثل هرمنوتیک هایدگر و گادامر و نظریه دریافت اینگارد برگمن و یائوس و آیزر که معنی را در اختیار مخاطب می‌گذارند نیز از همین چشم‌انداز به شعر می‌نگرند.

با توجه به آنچه گفتیم مثالی می‌زنیم تا مطلب روشن‌تر گردد:

اگر گوینده‌ای که مقصودش بیان داستان حضرت یوسف باشد و به اینجا برسد که:

- حضرت یوسف از زندان آزاد شد و بر مسند مصر نشست.

این عبارت مرکب از دو گزاره است که به کمک هم بخشی از داستان را بیان می‌کنند. اگر بافت بیرونی سخن ذهن مخاطب را منحرف نکند این گزاره‌ها هم معنی زبان‌شناختی دارند و هم در جهان داستان دارای مصداق‌اند.

اما اگر چنان که حافظ گفته است بخوانیم:

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد گاه آن است که بدرود کنی زندان را

(حافظ، ۱۳۸۷: ۳۹)

این گزاره‌ها را دیگر نمی‌توانیم دارای مصداق در جهان داستان حضرت یوسف بدانیم. ماه کنعانی را می‌توانیم استعاره از حضرت یوسف بگیریم چون هم زیبایی ماه و هم انتساب به کنعان که قرینه‌های صارفه‌ای هستند ما را به آسانی به منظور شاعر و معنی خارج از معنی زبان‌شناختی هدایت می‌کنند. اما اضافه شدن یوسف به کلمه «من»، و معنی زبان‌شناختی ابیات دیگر غزل که با داستان حضرت یوسف ربطی ندارد ما را از قبول معنی زبان‌شناختی گزاره نخست مانع می‌شود. به عبارت دیگر هم بافت بیرونی که می‌توان آن را تا حدودی به تصور آورد و هم بافت درون‌زبانی که حضور دارد، خواننده یا مخاطب را قانع می‌کند که معنی کلمات یا نشانه‌ها را در نظام نخستین زبان انکار کند: یوسف حافظ کیست؟ از کدام زندان باید درآید؟ و بر کدام مسند مصر باید تکیه بزند؟

همین فاقد مصداق بودن گزاره‌هاست که خواننده را وامی‌دارد که کلمات اصلی تشکیل‌دهنده این گزاره را از معنی قراردادی تهی کند و از معنی دیگری سرشار کند که بافت عمومی ابیات غزل و اندوخته‌های ادبی و فرهنگی او اجازه می‌دهد. طبیعی است که تنوع ذهنیت مخاطبان و برخوردار نامتوازن آنان از عناصر ادبی و فرهنگی و جو مختلف روانی و جایگاه اجتماعی آنان که به هر حال ناشی از شیوه زیست ایشان در جهان است، سبب می‌شود که دال‌های تهی‌شده از معنی قراردادی و در نتیجه ساقط‌شده از مقام نشانگی را هر خواننده‌ای از معنای خاص خود سرشار کند تا در نظام ثانوی که روی نظام نخستین زبان بنا می‌کند، گزاره‌ها برای او دارای مصداق قابل پذیرش یعنی سازگار با عادت‌های تجربی او شود. این معانی همان معانی ضمنی است که در ادبیات جای معانی اصلی را می‌گیرند.

مثلاً ممکن است کسی که با معرفت عرفانی بیگانه نیست، یوسف را به روح، مسند مصر را به عالم روحانی- که روح پس از رهایی از تن به آنجا می‌رود- و زندان را به جسم- که از مادهٔ ظلمانی ساخته شده و روح در آن اسیر است- تعبیر کند که همهٔ این تعبیرها پشتوانهٔ ادبی و فرهنگی نیز دارند.^۷ اما اگر کسی دارای گرایش‌های سیاسی و اجتماعی باشد و بافت موقعیت نیز ایجاب کند، می‌تواند یوسف را تعبیر به رهبری انقلابی کند که از زندان رژیم حاکم آزاد می‌شود و به مقام ریاست می‌رسد. یا مثلاً می‌توان منظور از ماه کنعانی را همانطور که گفته‌اند، اشاره به خواجه جلال‌الدین تورانشاه دانست که پس از اثبات بی‌گناهی، در نتیجهٔ آشکار شدن تزویر شاه رکن‌الدین حسن، از زندان آزاد می‌شود و به مسند وزارت می‌رسد (غنی، بی‌تا: ۲۷۶).

پیداست که با تأویل‌های متعدد دیگری که در نتیجهٔ دادوستد میان ذهن خواننده و متن حاصل می‌شود می‌توان تعبیرهای مختلف دیگری را نیز برای شعر قائل شد.

تهی شدن دال‌ها از معنی قراردادی خود در یک گزاره یا متن و پر کردن آن از معنی تازه و غیرقراردادی آن‌ها از طرف مخاطب یا خواننده علاوه بر آنکه نویسنده و خواننده را از اقتدار زبان آزاد می‌کند، وقتی آغاز می‌شود که معنی زبان‌شناختی گزاره به سبب عوامل گوناگون قابل قبول نباشد؛ به عبارت دیگر خواننده به شرطی سعی در فهم معنی ثانوی گزاره‌ها و متن مرکب از آن‌ها خواهد کرد که معنی حاصل از نظم نخستین زبان یا معنی زبان‌شناختی متن به سبب عواملی چند برای او پذیرفتنی نباشد. این عوامل را از این قرار می‌توان خلاصه کرد:

۱. عامل ناآگاهی

در متن نشانه‌ای خواه به صراحت، خواه به اشاره وجود داشته باشد که متن در حالتی از ناآگاهی به وجود آمده است. گزاره‌هایی که تجربه‌هایی مثل رؤیا، مکاشفه، واقعه، شطح و امثال آن‌ها را بیان می‌کنند از این دست‌اند. نقل حادثه‌ای که در رؤیا یا تجربه‌هایی شبیه آن اتفاق افتاده است حتی اگر گزاره‌های بیانگر آن‌ها مصداق‌های سازگار با عادت‌های تجربی ما در عالم بیداری هم داشته باشد، معنی زبان‌شناختی آن،

هم از طرف متکلم و هم مخاطب انکار می‌شود. به همین سبب است که این تجربه‌ها معمولاً تأویل می‌شوند تا معنی ثانوی قابل قبولی پیدا کنند.

مثلاً روزبهران بقلی نقل می‌کند:

شبی دیدم که جمله خلق در خانه‌ای بودند منور و در میان ایشان چراغی چند بود نیک منور و مرا قدرت دخول بر ایشان نبود. بر بام خانه برآمدم و به شکل خود دو شیخ خوب‌روی دیدم در هیئت و زی صوفیان. و دیگی دیدم معلق در جو هوا و آتشی لطیف بی‌دود در زیر آن می‌سوخت و سفره‌ای دیدم آویخته، سلام کردم. تبسمی در روی من کردند «و کانا شیخین ملحین». آن سفره بر من گشادند و در میان آن کاسه‌ای لطیف بود و دو قرص نان سپید. بعضی از آن دو نان در کاسه شکستند و آنچه در دیگ بود در قصه‌ای ریختند و همچو روغنی بود، زرد بی‌ثقلی، بل که چیزی بود لطیف نورانی روحانی. یکی از آن دو شیخ گفت: می‌دانی که در این قدح چه بود؟ گفتیم: نی! گفتند: این روغن بنات‌التعش بود که از برای تو گرفته بودیم. من برخاستم و فکر در آن می‌کردم (روزبهران‌نامه، ۱۳۴۷:

۱۷۰).

چنانکه دیده می‌شود روزبهران واقعه یا رؤیایی را نقل می‌کند که اگرچه در ارتباط با رؤیا معنی حقیقی دارد و دلالت بر حادثه‌ای می‌کند که عیناً اتفاق افتاده است ولی در ارتباط با عالم بیداری معنی مجازی دارد چون تجربه‌ای در عالم بیداری و هشیاری را بیان نمی‌کند که تصور کنیم روزبهران آن را برای انتقال معنایی قابل فهم برای مخاطب بیان کرده است. اینکه در ابتدای متن آمده است «شبی دیدم» و در انتهای متن آمده است «من برخاستم» از نشانه‌هایی هستند که بافت را تا اندازه‌ای برای خواننده روشن می‌کنند از جمله اینکه حادثه در شرایط ناآگاهی اتفاق افتاده است؛ و اینکه می‌گوید: «در آن فکر می‌کردم» دلالت بر این دارد که روزبهران کوشش می‌کند بفهمد معنی پنهان در ورای این گزاره‌ها چیست.

۲. عامل مصداق‌ستیزی

متن از گزاره‌هایی تشکیل شده است که اگر چه مانند هر گزاره‌ای در زبان دارای معنی زبان‌شناختی است، اما معنی زبان‌شناختی آن به سبب دلالت بر مصداقی مغایر با

عادات‌های تجربی ما انکار می‌شود. این متن‌ها از گزاره‌های بی‌مصدق تشکیل شده‌اند بی‌آنکه گوینده مستقیم یا غیرمستقیم به حدوث متن در ناآگاهی اشاره کرده باشد. مثلاً در غزل‌های متعددی از مولوی گزاره‌هایی را ملاحظه می‌کنیم که فاقد مصداق‌های سازگار با عادات‌های تجربی ما هستند. همین فاقد مصداق تجربی بودن، سبب انکار معنی زبان‌شناختی و تأمل برای دریافتن معنی ثانوی و پنهان متن می‌شود. کوشش برای یافتن این معنی ثانوی یا به عبارت دیگر تأویل متن برای یافتن معنی قابل قبول، مبتنی بر این فرض است که متن به وسیله گوینده‌ای عاقل و هوشیار به وجود آمده است. به همین سبب برخلاف سخنان یک دیوانه دارای نظم مبتنی بر دستور و انسجام ناشی از هوشیاری است. مثلاً در غزلی از مولوی گزاره‌های متعددی بی‌مصدقی را در قیاس با عادات تجربی خواننده می‌بینیم:

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| داد جاروبی به دستم آن نگار | گفت کز دریا برانگیزان غبار |
| بعد از آن جاروب را ز آتش بسوخت | گفت کز آتش تو جاروبی برآر |
| کردم از حیرت سجودی پیش او | گفت بی‌ساجد سجودی خوش برآر |
| آه بی‌ساجد سجودی کی بود | گفت بی‌چون باشد و بی‌خارخار |
| گردنک را پیش کردم گفتمش | ساجدی را سر ببر از ذوالفقار |
| تیغ تا او بیش زد سر بیش شد | تا برست از گردنم سر صد هزار |
| من چو شمع و هر سرم همچون فتیل | شرق تا مغرب گرفته از قطار ... |

(مولوی، ۱۳۶۳: ۱۰/۳)^۹

۳. ناسازگاری معنی گزاره با شخصیت گوینده

متن از گزاره‌های دارای مصداق‌های تجربی تشکیل شده است اما انکار معنی زبان‌شناختی متن به عنوان نیت گوینده به سبب آن است که معنی زبان‌شناختی گزاره‌ها با شناختی که از گوینده داریم سازگار نمی‌نماید. مثلاً معنی اولیه غزل‌هایی عارفانه که با گزاره‌های شعر عاشقانه به بیان درآمده است، و در نظم نخستین زبان به عشق و معشوقی زمینی دلالت می‌کند، از طرف گویندگانی که در عارف بودن آن‌ها شک نداریم، بدان سبب پرسش‌انگیز می‌شود که سازگار با عقاید و شخصیت گوینده آن‌ها

نیست. همچنانکه وقتی هم شاعری عارف، صفاتی مثل رندی و عاشقی و میخوارگی و کفر و شاهدبازی را به خود نسبت می‌دهد، به سبب شناخت شخصیت گوینده، معنی اولیه گزاره‌ها را انکار می‌کنیم. مثلاً عطار می‌گوید:

مرا قلاش می‌خوانند هستم من از دردی‌کشان نیم‌هستم
 نمی‌گویم ز مستی توبه کردم هر آن توبه‌کران کردم شکستم ...
 نمی‌گویم که فاسق نیستم من هر آن چیزی که می‌گویند هستم ...
 (عطار، ۱۳۶۲: ۳۹۳)

یا مثلاً در جای دیگر می‌گوید:

منم آن گبر دیرینه که بتخانه بنا کردم شدم بر بام بتخانه درین عالم ندا کردم
 صلاهی کفر در دادم شما را ای مسلمانان که من آن کهنه‌بت‌ها را دگر باره جلا کردم ...
 (همان، ۴۰۵)

یا مثلاً در غزل عاشقانه‌نمای زیر:

تا جمال تو بدیدم مست و مدهوش آمدم عاشق لعل شکر بار گهرپوش آمدم
 نامه عشقت بخواندم عاشق دردت شدم حلقه زلفت بدیدم حلقه درگوش آمدم
 سرخرو از چشم بودم پیش از این از خون دل زردرو از سبزه آن چشمه نوش آمدم ...
 عشق تو کاندر میان جان من شد معتکف کی فراموشش کنم گر من فراموش آمدم ...
 (همان، ۴۱۱)

همه گزاره‌هایی که در این شعرها وجود دارد، اگرچه دارای مصداقی سازگار با عادت‌های تجربی ماست و یا ممکن است باشد، اما چون عطار را به عنوان یک عارف می‌شناسیم قبول می‌کنیم که منظور عطار معنایی غیر از معنی زبان‌شناختی گزاره‌هاست. به سبب همین شناخت شخصیت گوینده است که کسی مثل امیر حسینی هروی از شیخ محمود شبستری درباره منظور شاعران عارف از زلف و خط و خال و امثال آن درخواست توضیح می‌کند (شبستری، ۱۳۶۱: ۷۱).^{۱۰}

در این سه نوع متن‌هایی که مثال زدیم، علی‌رغم اختلاف در شأن نزول و اختلاف بافت، وجه مشترکی وجود دارد و آن انکار معنی زبان‌شناختی آن‌هاست، بی‌آنکه به آسانی بتوانیم معنی غیر زبان‌شناختی آن‌ها را دریابیم.

بنابراین می‌توان این سه نوع را که ممکن است برای هر یک اقسام مختلفی را در نظر گرفت، در یک دسته جای داد.

چنانکه قبلاً اشاره کردیم، نوع دیگری از گزاره‌هایی که متنی را تشکیل می‌داد، نوع اول بود که معنی زبان‌شناختی آن‌ها را اگر مانعی بافتی در میان نبود مخاطب می‌پذیرفت چون به مصداقی موافق با عادت‌های تجربی دلالت می‌کردند و عاملی بافتی که سبب انکار معنی زبان‌شناختی آن‌ها شود وجود نداشت.

به این نوع اول از گزاره‌های تشکیل‌دهنده متن، می‌توان گزاره‌هایی را افزود که به سبب حیل‌های صناعی در نگاه اول بی‌مصداق می‌نمایند و در نظام اولیه زبان معنی زبان‌شناختی آن‌ها قابل قبول نیست، اما می‌توان معنی منظور نظر مؤلف یا معنی ثانوی آن‌ها را به آسانی دریافت. مثلاً اگر بگوییم:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران / کز سنگ گریه آید روز وداع یاران

(سعدی، ۱۳۸۵: ۸۴)

گزاره‌های «مانند ابر گریه کردن» و «از سنگ گریه آمدن روز وداع یاران»، معنی زبان‌شناختی قابل قبول و سازگار با عادت تجربی ما ندارند و بی‌مصداق می‌نمایند، اما معنی ثانوی و منظور شاعر را از گزاره‌ها به آسانی می‌توان دریافت:

- وداع یاران بسیار غم‌انگیز است و من در وداع یار بسیار گریستم.

این دو گزاره هم معنی زبان‌شناختی قابل قبول دارند و هم دارای مصداق سازگار با عادت‌های تجربی ما هستند.

با توجه به آنچه گفتیم می‌توان گزاره‌هایی را که در زبان تولید می‌شوند و متنی را فراهم می‌آورند به سه نوع کلی و اصلی تقسیم کرد:

۱. گزاره‌هایی که معنی زبان‌شناختی آن‌ها پذیرفتنی است و به مصداقی تجربی دلالت دارند. این گزاره‌ها پرکاربردترین گزاره‌های زبانی در زندگی روزمره و نیز آثاری نوشتنی است که هدف اصلی آن‌ها انتقال معنی مورد نظر گوینده به مخاطب است. در غالب آثار منثور و نیز شعر حماسی و مخصوصاً شعر تعلیمی، این نوع از گزاره‌ها غلبه دارند هر چند ممکن است با عناصر بدیع لفظی و معنوی تزئین شده باشند. می‌توان این نوع گزاره‌ها را گزاره‌های تجربه‌پذیر یا عادت‌پذیر نام نهاد.

۲. گزاره‌هایی که اگرچه در نظام نخستین زبان، معنی زبان‌شناختی آن‌ها پذیرفتنی نیست اما دریافت معنی ثانوی آن‌ها که منظور نظر اولیه گوینده بوده است و در این معنی دارای مصداق تجربی نیز هستند به‌آسانی میسر است. این گزاره‌ها که ترکیبی از گزاره‌های نوع اول با فنون ادبی مثل تشبیه، کنایه، تشخیص، استعاره و اغراق است، وجه غالب در شعر کلاسیک بخصوص نوع غنایی است که پیوند ذاتی با بیان عاطفه دارد، و نیز هر نوع اثر ادبی دیگر است که با تولید زیبایی سروکار دارد. این نوع گزاره‌ها را می‌توان گزاره‌های تجربه‌گریز یا عادت‌گریز نام نهاد.

۳. گزاره‌هایی که علی‌رغم اختلاف علت در پدید آمدن آن‌ها معنی زبان‌شناختی آن‌ها قابل قبول نیست و به مصداقی سازگار با عادت‌های تجربی ما دلالت ندارند و صرف‌نظر از آنکه چه عامل بافتی و چه علتی سبب نهفته شدن معنایی در آن‌ها شده باشد، این معنی به‌آسانی قابل دریافت نیست و حتی ممکن است دست یافتن به نیت قطعی مؤلف همیشه امکان‌پذیر نباشد. این گزاره‌ها را که پیشتر گفتیم به سه دسته تقسیم می‌شوند، می‌توان گزاره‌های تجربه‌ستیز یا عادت‌ستیز خواند. در بعضی از شعرهای غنایی عرفانی مثل بعضی قصاید و غزل‌های سنایی، عطار و بخصوص مولوی و نیز بعضی از آثار ادبی شاعرانه و مثنوی عرفانی مثل بخش‌هایی از سوانح احمد غزالی، تمهیدات عین‌القضاة، معارف بهاء ولد، آثار روزبهان بقلی و رساله‌هایی رمزی سهروردی این گزاره‌ها غلبه دارند. همچنانکه در تعداد قابل توجهی از شعر شاعران معاصر چون نیما، احمد شاملو، فروغ، اخوان، و کمتر سپهری و شفیعی کدکنی نیز حضور این گزاره‌ها را می‌بینیم. اگر از دید غالب ناقدان و نظریه‌پردازان معاصر مثل سارتر، یاکوبسن، رولان بارت به شعر و ادبیات نگاه کنیم می‌توانیم بگوییم هر چه از گزاره‌های نوع اول دورتر بشویم و به گزاره‌های نوع سوم نزدیک شویم از جنبه کاربردی متن کاسته و به جنبه ادبیت آن افزوده می‌شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. درباره انواع نشانه‌ها و دلالت نیز نگاه کنید به بحث مفصل جان لایتر در کتاب:
- Lyons, John, *Semantics*, Volum 1, Cambridge University Press, 1977, P. 95 and ff.

۲. این غزل در تصحیح یزدگردی از دیوان ظهیر نیامده است. احتمال دارد از آن ظهیر اصفهانی باشد. به هر حال اینجا خود غزل مورد نظر ماست.
3. Lyons, John, *Semantics*, Volum 1, P. 103; Robert D. Van Valin, Jr. Randy J. Lapolla, *Syntax*, Cambridge University Press, 1997, P. 480.
۴. مقایسه کنید با این سخن: «در هنر نه اشتیاق بی تجسم وجود تواند داشت نه تجسم بی اشتیاق» و نیز «مفهوم هنر همان شهود و مفهوم شهود همان بیان است» (کروچه، ۱۳۵۸: ۱۵۸).
۵. مثلاً ممکن است منظور گوینده از گزاره «یک نفر در دریا غرق شد» مفاهیمی از این قبیل باشد: دریا خیلی عمیق است، دریا طوفانی است، امروز شنا خطرناک است، باید در هنگام شنا احتیاط کرد، عاقبت بی احتیاطی فاجعه بار است، برای شنا می روی محتاط باش، و بسیاری از این قبیل که می توان آن ها را در شمار معانی ثانوی دانست. بافت برون متنی حتی می تواند به دریافت معانی سمبلیک هم منجر شود مثلاً ممکن است در نتیجه بافت حاکم، منظور از «دریا» جامعه و منظور از «یک نفر» یک انقلابی و منظور از «غرق شدن» کشته شدن باشد.
۶. احمدی، بابک، *ساختار و تأویل متن*، ج ۲، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۰، ص ۶۸۶ و قبل و بعد آن و نیز فصل نوزدهم از همان کتاب از ص ۵۷۱ به بعد و ۵۹۱.
۷. در این زمینه مطالب و شواهد بسیار است و گذشته از آنکه شواهدی در ارتباط با همین بیت و عناصر یوسف و چاه و مصر وجود دارد، مطالبی مثل طبع تام و تبعید روح و غیره وجود دارد که پشتوانه چنین تأویلهایی است. مثلاً نگاه کنید به:
- پورنامداریان، تقی، *داستان پیامبران در کلیات شمس*، ج ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵، ص ۴۱ به بعد؛
 - _____ *داستان پیامبران در کلیات شمس*، ج ۳، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵، ص ۴۱ به بعد؛
 - _____ *رمز و داستان های رمزی در ادب فارسی*، ج ۶، تهران: سخن، ۱۳۸۶، ص ۳۰۸ به بعد؛
 - عطار، *اسرارنامه*، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۲، ۱۳۸۶، ص ۱۵۸.
 - _____ *مصیبت نامه*، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۲، ۱۳۸۶، ص ۲۶۹.
 - نظامی، *مخزن الاسرار*، تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی، [بی تا]، ص ۱۴۳.
۸. نیز نگاه کنید به:
۹. Corbin, Henry, *The Man of Light in Iranian Sufism*, 1978, P. 52.
۹. نیز برای تفسیر آن نگاه کنید به:

- پورنامداریان، تقی، *در سایه آفتاب*، ج ۲، تهران: سخن، ۱۳۸۴، ص ۲۲۲ به بعد.
۱۰. این موضوع در پرسش‌های امیرحسینی هروی، از شیخ محمود شبستری آشکار است مثلاً نگاه کنید به:
- شبستری، شیخ محمود، *گلشن راز*، به اهتمام صابر کرمانی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۱، ص ۷۱:
- چه خواهد مرد معنی زان عبارت که دارد سوی چشم و لب اشارت
چه جوید از رخ و زلف و خط و خال کسی کاندر مقامات است و احوال

منابع

- پورنامداریان، تقی (۱۳۹۱). *خانه‌ام ابری است*. ج ۴. تهران: مروارید.
- جرجانی، عبدالقاهر بن عبدالرحمن (۱۳۶۸). *دلایل الاعجاز فی القرآن*. ترجمه و تحشیه دکتر سیدمحمد رادمثنی. مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷). *دیوان*. تصحیح سلیم نیساری. تهران: سخن.
- *روزبهارنامه* (۱۳۴۷). به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه. انجمن آثار ملی.
- سارتر، ژان پل (۱۳۵۶). *ادبیات چیست*. ترجمه ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. ج ۵. تهران: کتاب زمان.
- سعدی، مصلح‌بن عبدالله (۱۳۸۵). *غزل‌های سعدی*. تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی. تهران: سخن.
- ظهیر فاریابی، طاهرین محمد (۱۳۷۶). *دیوان*. به کوشش تقی بینش. مشهد: کتابفروشی تابستان.
- عطار، محمدبن ابراهیم (۱۳۶۲). *دیوان*. به اهتمام و تصحیح تقی تفضلی. ج ۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- غنی، قاسم (بی‌تا). *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ*. ج ۱. تهران: کتابفروشی زوار.
- کروچه، بندتو (۱۳۵۸). *کلیات زیباشناسی*. ترجمه فؤاد روحانی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- گیرو، پیر (۱۳۸۷). *نشانه‌شناسی*. ترجمه سعید نبوی. ج ۳. تهران: آگه.

- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۳). *کلیات شمس*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. ج ۴. تهران: امیرکبیر.

- _____ (۱۳۶۴). *مثنوی معنوی*. تصحیح نیکلسون. به اهتمام دکتر نصرالله پورجوادی. ج ۱. دفتر اول. تهران: امیرکبیر.

- Malmkjaer, Kirsten (1996). *The Linguistics Encyclopedia*, Routledge, London and New York, Reprinted 2000.
- Hawkes, Terence (1977). *Structuralism and Semiotics*. Reprinted by Routledge.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی